



مرگ نور

همه میدانستند واقعه ای در آسمان در شرف تکوین است
و بیصبرانه به انتظار نشسته بودند.
شب موعود که فرا رسید
انسانها از خانه ها بیرون رفتند
تا به چشم خود حادثه را رویت کنند.

هوا که تاریک شد نسیم ملایمی وزید
و ابرها را چون پرده ای اطلسی کنار زد
و صحنه بی نهایت کهکشانی برای نمایش آماده شد.

آنگاه هلالی نورانی
برای آخرین بار بر پرده آسمان نقش بست
تماشاگران مشتاق از شادی بپا خواستند،
کف زدند و هورا کشیدند.

باکره معصوم نقره فام چون نو عروسی خردسال
که به تنومندی حیوان خو داده باشند
در شب زفاف چشمان پراشک و نگاه پر از دلهره اش را
از شرم و هراس به زمین دوخت
دوشیزه، ناز کتر از شبهای پیش در ژرفنای تاریکی، درخشید.

هلال نقره ای در تنهایی و سکوت گریست
قطره های بلورین اشک از گونه هایش بر زمین بارید
و در ورطه ای سیاه محو شد.
اندام نازک باکره قطره قطره چکید و آسمان را روشنایی بخشید
نگاه ملکوتیش آرام آرام از روشنی و نور تهی شد
و بدین سان جهان در مفاک تاریک ابدی فرورفت.

نمایش که به پایان رسید، فروغ نور که خاموش شد
تماشاگران اثیری، توده های بی شکل آدمیان
به سایه هایی بلند و ابدی بدل شدند.
و آنگاه مسخ شدگان زمینی
با خاطره ای موهوم از نور و روشنایی
در کوچه های طاعون زده و سیاه
پچ پچ کنان به لانه هایشان خزیدند.
